***نظریه کنش متقابل نمادی***

**نظريه ي کنش متقابل نمادي به آراي جورج هربرت ميد و سپس شاگرد او، هربرت بلومر برمي گردد. انديشه و آراي ميد در مجموعه ي سخنراني هايي که توسط دانشجويانش تحت عنوان ذهن، خود، جامعه چاپ شده، موجود است. شاگرد او هربرت بلومر در دهه ي 1950 و 1960 در بازگويي و اشاعه ي مکتب کنش متقابل نمادي تلاش هايي کرد و کتاب هاي مستقلي را به نگارش درآورد.  
کنش متقابل نمادي ريشه در افکار متفکران گذشته دارد. جان ديويي، ويليام جيمز، ويليام توماس، چارلز پيرس (1) چارلزکولي، جورج زيمل، و ماکس و بر عمده ترين انديشمندان مؤثر در شکل دهي نظريه ي کنش متقابل تا دوران هربرت ميد بوده اند. پس از ميد آراي افراد بسياري از قبيل هربرت بلومز، گارفينگل، استرايکد، فاين و ديگران مؤثر واقع شده است.**

**ريشه هاي شکل گيري**

**عوامل متعددي در شکل گيري نظريه ي کنش متقابل نمادي مؤثر بوده اند، که به شرح هر يک مي پردازيم:**

**الف- ميد**

**ميد متأثر از عناصر اساسي مکتب پراگماتيسم است. چهار ايده ي مهم در مکتب پراگماتيسم در فهم کنش متقابل مورد نظر مي باشند.  
1- موقعيت کنشگر از نظر مکتب پراگماتيسم داراي اهميت واقعي است و بستگي به مداخله ي فعال در امور دارد. معرفت و آگاهي خود به خود براي فرد آشکار نمي شود، فرد در جريان عمل بدان دست مي يابد و به تفسير آن مي پردازد.  
2- معرفت براي انسان به طور ثابت در موقعيت هاي گوناگون حاصل مي شود و براساس فايده مند بودن يا نبودن آن مورد داوري قرار مي گيرد.  
3- وقايع و اموري که با آنها روبه رو هستيم، به لحاظ قابليت استفاده شان براي ما تعريف نمي شوند، بلکه چيزها را به خاطراستفاده شان براي خودمان مورد قضاوت قرار مي دهيم.  
4- فهم انسان بايد از آن چه انجام مي شود، اشتقاق يابد؛ عمل ما و ديگران براساس درک ما تفسير مي شوند.  
ميد، از چهار اصل فوق مکتب پراگماتسيم که امريکا متأثر شده است و از اين رو اصطلاح « خود » را که يکي از مفاهيم محوري نظريه ي اوست، بر اثر مشارکت در يک موقعيت که برآورد کننده نيازها و خواسته هاي ماست قابل درک و تفسير دانسته است.  
از طرف ديگر، مکتب پراگماتيسم در مقابل ديدگاه ايدئاليستي که مبتني بر دوگانگي بين واقعيت و ذهنيت و ذهن و عين بود به نفي دوگانگي پرداخته است. توجه اين ديدگاه مبتني برنفي دوگانگي بين عين و ذهن موجب شد تا وحدت تجربه و دانش ايجاد شود و ضرورت توجه به امور واقعي معني يابد.**

**ب- تأثيرپذيري از داروين**

**ميد از اصول زير که مباني انديشه ي تحولي داروين است، متأثر شده و تا حدودي بعضي از عناصر تفکر خويش را بر اين اساس بنيان نهاده است:  
1- داروين با نگاه طبيعي به امور، درک همه چيز را از حالت غيرطبيعي خارج ساخت. از اين رو او براي درک همه چيز متوجه اين بود که آيا امروز مي توان اظهار کرد واقعيت ها اموري عيني و طبيعي هستند؟ ميد، از اين ديدگاه داروين متأثر و قائل به واقعيت خارجي گرديد و امور را طبيعي قلمداد کرد.  
2- از طرف ديگر نظر داروين متوجه بيان اين نکته بود که موقعيت انسان واحد و يگانه است. ميد، واحد بودن انسان را به لحاظ وجود روابط اجتماعي و توان براي استدلال و ارتباط نمادي با خود و ديگران دانست. استفاده از نماد و عقل مختص انسان است که با طبيعت او ارتباط دارد.  
3- اثر ديگر نظريه ي داروين بر انديشه ي ميد، تأثيرپذيري از مفهوم تکامل و تحول است. ميد تحت تأثير ديدگاه و تحول او مدعي شده است که: 1- انسان در حال شدن است، 2- موقعيت انسان در حال تغيير است، 3- جامعه نيز همانند کنش متقابل افراد، در حرکت است و نه در حالت ثبات، 4- فرد، مالک ذهن و خود است و هر دو پديده ياد شده در جريان حرکت قرار دارند و در حال شدن مي باشند. آنها اموري ثابت و بدون حرکت نيستند، 5- انسان داراي « خودهاي » گوناگون است. هر « خود » براساس کنش خاص استوار و در حال تغيير و تحول است و 6- حقيقت از طريق کنش متقابل ( جريان و حرکت ) به دست مي آيد و امر ثابتي نيست.  
4- برداشت ميد از نظريه تکامل، اين بود که ارگانيسم انساني و به خصوص آن چه که اين ارگانيسم را مشخص مي کند يعني ذهن بايد از طريق کنش و واکنش بين ارگانيسم و محيط زيست آن شکل مي گيرد. به عبارت ديگر، ذهن و توان ارتباطي نماديني که در ارگانيسم انساني وجود دارد بايد به عنوان جزئي از يک فرايند تکاملي در نظرگرفته شود. ( دوچ و همکارش، 1374، ص 198 )**

**ج- ميد و رفتارگرايي**

**رفتارگرايي از دو طريق بر انديشه ي ميد، اثر گذاشته است.  
1- انسان بايد براساس رفتارش درک شود، نه براساس اين که او چه کسي است و چه قضاوت ها و ارزيابي هايي از امور دارد.  
2- ما بايد آن چه را که در حال شدن براساس تعريف، تفسير و معني دادن به واقعيت است، مورد توجه قراردهيم. به عبارت ديگر، رفتارگرايان مدعي اند که عمل و رفتار بدون معني مورد توجه نيست، بلکه معني بخشيدن به رفتار و عمل اساس بحث است.**

**د- اثر زيمل در شکل دهي نظريه ي کنش متقابل نمادي**

**زيمل فلسفه اي را که از کانت به عاريت گرفته بود، وارد جامعه شناسي کرد. تز دکتراي او از آن چه که کانت تحت عنوان « چگونه طبيعت ممکن است؟ » به نگارش درآورده بود، متأثر شده و سؤال اين که « چگونه جامعه ممکن است؟ » را دنبال کرده است. او بحث خود را از اين وادي آغاز کرده است. (2) او متأثر از فلسفه کانت و شکل و محتواي جامعه شناسي زيمل، راجع به ساخت هاي اساسي و مرکزي معرفت شناسي بحث مي کند.  
محتواي و متن اجتماعي از نظر زيمل مسير موضوعات روان شناسي از قبيل احساسات، علايق و آرزوهاست. هيچ يک از اين امور بدون وجود ساخت هايي که به واسطه ي اشکال اجتماع و کنش متقابل اجتماعي ايجاد مي شود، امکان پذير نيست.  
از نظر زيمل صور و اشکال اجتماعي راه هاي بودن نيستند. بلکه هميشه اين صور، راه هاي دانستن هستند. اشکال گوناگون دانستن وجود دارند که متکي بر ديگري هستند و بر بنيان آن تکيه دارند. اشکال مذهبي، هنري، سياسي، موسيقيايي، فلسفي، جامعه شناختي و سياسي، دانش و بودن، به متون موجوديت اجتماعي آنها منتقل مي شوند. اين صور و اشکال اجتماعي جدايي انسان از مکان واقع را ممکن مي سازند.  
اثر زيمل بر جامعه شناسي امريکا به سادگي قابل رؤيت نيست. زيرا نقل قول هاي مستقيم بسيار کمي در جامعه شناسي امريکاي خصوصاً نظريه ي کنش متقابل نمادي از تأثير زيمل وجود دارد. زيمل از طريق پارک (3) بر جامعه شناسي امريکايي اثر گذاشته است. زيرا رابرت پارک تحت نظر زيمل در دانشگاه برلن به مطالعه ي نظم جامعه شناختي و سپس در امريکا به تأسيس يک گروه اجتماعي مي پردازد که متوجه انتقال جامعه شناسي آلماني به جامعه ي امريکايي مي باشد. محصول کار اين گروه در نهايت، به تأسيس مکتب شيکاگو انجاميد و منشأ آثار عمده اي بر چگونگي ساختار جامعه شناسي امريکا شد.**

**هـ- اثر روان شناسي جان ديويي**

**جان ديويي و ميد، به عنوان دو دوست از سال ها پيش در دانشگاه ميشيگان با يکديگر همکار بودند و ميد از آراي ديويي تأثير پذيرفته بود. زيرا آنها به طور مستمر درباره ي مشکلات بسياري با يکديگر به بحث مي پرداخته اند. و تأمل اصلي در برجسته ساختن عناصر روان شناسانه ي عمل اجتماعي بود که ميد در نظريه ي کنش متقابل بدان تمايل داشته است.  
در مجموع مؤسسان نظريه ي کنش متقابل نمادي متأثر از زمينه هاي فکري گوناگون ( پراگماتيسم، داروينيسم و رفتارگرايي ) به طرح نظريه اي مي پردازند که انسان را موجودي فعال، خالق و متفکر، خود راهنما، کنشگر، متحرک آگاه، و کسي که قادر به استفاده از سمبول ها، تعاريف و ديگر امور است، مي دانند.**

**مباني و اصول نظريه ي کنش مقابل**

**1- به جاي متمرکز شدن بر اين که چگونه ساخت اجتماعي يا موقعيت اجتماعي علل رفتار افراد ( يا رفتار فرد ) مي باشند،کنش متقابل نمادي بر طبيعت کنش متقابل اجتماعي ديناميکي که در ميان افراد اتفاق مي افتد، متمرکز است. واحد مطالعه در اين نظريه، کنش متقابل است که تصور فعال و مؤثر از انسان را ارائه مي دهد. در اين کنش متقابل، جوامع ساخته مي شود و افراد نيز متحول مي گردند.  
2- کنش متقابل يعني اين که افراد در ارتباط با يکديگر عمل مي کنند و موجب ساختن عمل يکديگر مي گردند. کنش متقابل به منزله ي اعمال هر فرد در گذشت زمان مرتبط با يکديگر در موقعيت هاي خاص است. کنش متقابل صرفاً به منزله ي تأثيرپذيري از ديگران نيست، بلکه تأثير و تأثر متقابل در جريان زمان و موقعيت هاي گوناگون است. در اين صورت يک عمل متحول در حال تغيير، مطرح است نه عمل ساده اي که در شرايط محيطي خاصي تحقق پذيرد.  
3- عمل انسان صرفاً به واسطه ي کنش متقابل ايجاد نمي شود. بلکه از کنش متقابل بين افراد نتيجه مي شود. کنش افراد ناشي از آن تفکر فرد و تعريف او از موقعيت است. در اين صورت تعريف موقعيت در شکل دهي کنش متقابل، تعيين کننده مي باشد.  
4- کنش متقابل از نظر اين ديدگاه، متأثر از زمان حال به جاي گذشته است. کنش متقابل از آن چه در زمان حال تعريف شده متأثر نيست. در اين ديدگاه، توجه به تاريخ به معناي ملاحظه عمل در جريان تحولات گذشته مورد نظر نمي باشد.  
5- نظريه ي کنش متقابل مبتني بر پيش فرض ديگري است که کنشگر را مختار در انجام عمل مي داند. کنشگر در انتخاب شيوه ي عمل آزاد مي باشد، در اين صورت عمل او غيرقابل پيش بيني است.  
6- نظريه ي کنش متقابل به جاي شخصيت يا ساخت اجتماعي تأکيد مي کند.  
7- نظريه ي کنش متقابل بر تعريف تأکيد مي کند.  
8- نظريه ي کنش متقابل بر وضع کنوني به جاي گذشته ساخت اجتماعي تأکيد مي کند.  
9- نظريه ي کنش متقابل بر انسان فعال به جاي انسان منفعل، در ساخت اجتماعي تأکيد مي کند.  
10- اين نظريه متکي بر بعضي از اصول پراگماتيسم است. پراگماتيسم بر اساس قابل استفاده بودن يا نبود دانش درباره حقيقت اعتبار آن قضاوت مي کند. بنابراين انسان بايد از طريق آن چه در دنياي واقعي انجام مي دهد، درک شود. اين اصل متأثر از ديدگاه پراگماتيسمي جان ديويي و ميد، وارد نظريه ي کنش متقابل شده است.  
11- انسان بخشي از طبيعت است و تغييرات موجود در طبيعت درباره ي انسان نيز صدق مي کند. اين ديدگاه و اصل ناشي از تأثير اثر کارهاي داروين بر انديشه ي ميد مي باشد.  
12- بشريت در اين ديدگاه آفريده مي شود. برخلاف برداشت هايي که انسان تحت تأثير جامعه، طبيعت و تاريخ شکل داده مي شود، انسان ساخته ي جامعه، روابط و نمادهاست. در اين صورت انسان در جريان کنش متقابل ساخته مي شود.  
13- انسان پاسخ دهنده و يا ساخته شده بر اثر پاسخ هاي جاري جامعه و دنيا نيست، بلکه انسان در اين ديدگاه، درک و انتخاب و سپس تفسير مي کند و در نهايت، دراين مسير ساخته مي شود.  
14- جامعه عبارت از کنش متقابل، بين افراد در حال ارتباط، در مسير توسعه ي يک تعميم، و در حال مشارکت در يک معني و نظر است. فرد بدون مشارکت و درگيري در جامعه نمي تواند کنشگر تلقي گردد.  
15- انسان ها به سوي اشيا و چيزها براساس معاني اي که برايشان دارند جهت گيري مي کنند.  
16- اين معاني توليد کننده ي کنش متقابل در جامعه ي انساني اند.**

**انديشه ي ميد**

**عمده ترين منبع براي طرح آراي هربرت ميد کتاب خود، ذهن و جامعه مي باشد که حاصل مجموعه ي بحث هاي او در کلاس درس روان شناسي اجتماعي بوده که توسط دانشجويانش تهيه و سپس چاپ گرديده است. ميد هرگز به طور سيستماتيک ارائه گر آراي خويش نبوده است. با وجود اين اغلب مقالات او در زمينه ي روان شناسي اجتماعي تأليف شده اند، بعضي از کتاب ها و مقالات او نيز درباره ي فلسفه و تفکر اجتماعي، تاريخ عقايد و ايده ها و عمل گرايي سيستماتيک مي باشد.  
قبل از اين که بتوان ميد را يک جامعه شناس معرفي کرد، بايد او را به عنوان يک روان شناس اجتماعي و فيلسوف اجتماعي شناخت. او هرگز به طور مستقيم مدعي نظريه ي جديدي چون کنش متقابل اجتماعي در جامعه شناسي نبوده است. بلکه در جهت گيري انتقادي نسبت به رفتارگرايي، پراگماتيسم و روان شناسي اجتماعي دوران خود به طراحي نظريه ي جديد دست يافت. از اين رو چارلز م. موريس مدعي شده است: « ميد از ديدگاه فلسفي، پراگماتيست و از نظر علمي يک روان شناس اجتماعي بود. » او متعلق به سنت ارسطويي، دکارتي، راسلي، وايتهد و ديويي بود که قادر به جدايي بين فعاليت هاي علمي و فلسفي نبود.**

**مشخصات نظريه ي ميد**

**1- نظريه ي ميد از پراگماتيسم بهره بسياري برده و مفاهيم « ذهن » و « فکر » را براساس زيستي، رواني و اجتماعي مطرح کرده است.  
2- جهت گيري ديدگاه خاص ميد بر رفتارگرايي فردي است.  
3- به لحاظ مطالعه در آلمان و اهميت مناظر اجتماعي زبان، اسطوره شناسي و مذهب، ميد از آنها تأثير گرفت.  
4- ذهن از نظر ميد واحد پيچيده و اشاعه يافته است. ذهن، عيني و ذهني است و خود، داراي وجود دوگانه است. موضوع ذهني واقعيت فکري است. خود، ساخته ي اجتماعي است. خود جريان اجتماعي و ناشي از بازخورد ذهن مي باشد. خود، عبارت از يک واقعيت فيزيکي ساده و ابتدايي نظام اجتماعي نيست. بلکه بيان خاص آگاهي است.  
5- تلاش اصلي او در نشان دادن اين نکته است که « ذهن » و « خود » واقعيت هاي اجتماعي هستند. زبان، شکل ايماي صدايي براي توليد ذهن و خود مي باشد. از اين ديدگاه ذهن به طور اجتماعي توسط زبان ساخته شده است. براساس دروني کردن مباحثه ي ايما و اشارات ( براساس ايماي لفظي ) ذهن و خود پديدار مي شود.  
6- براي ميد زبان، پديده ي عيني کنش متقابل در گروه اجتماعي، يک پيچيدگي ايما، و موقعيت و حتي عاملي در ساختن و توليد ذهن فرد است.  
7- به لحاظ سه سال دوستي با کولي و همکاري علمي در دانشگاه ميشيگان، تأثير اساسي از مباحث روان شناسي اجتماعي کولي گرفته و به طرح مراحل توسعه ي شخصيت پرداخته است. ميد دو مرحله ي بازي ساده (4) و بازي پيچيده (5) را در توسعه ي خود متمايز ساخته است. در مرحله ي بازي هاي ساده، به عنوان مثال کودک به طور ساده يک نقش را بعد از نقش ديگر در نظر مي گيرد و آن را بازي مي کند. در مرحله ي بازي هاي پيچيده يک شخص مجموعه ي نقش ها را به عهده مي گيرد و بازي مي کند.  
8- پس از طرح مرحله ي بازي هاي پيچيده، خود در جهت تعميم رفتارها و ايستارهاي ديگران که حاصل آن ساخته شدن « Me » خود مفعولي مي باشد، او بين دو حالت خود « M » و « I » تفاوت قائل شده است. I « من فاعلي » اساس عمل است. من فاعلي در تغيير ساخت اجتماعي است. « خود » سازنده ي جامعه است و جامعه نيز سازنده ي فرد است.  
هر عمل فرد ساخت اجتماعي را در سطوح متفاوت متأثر مي کند و آن را تغيير مي دهد. از طرف ديگر، در جريان اجتماعي شدن فرد زيستي داراي ذهن و خود مي شود. در اين مسير فرد قادر مي شود تا خودش را چون يک واقعيت براي خودش و ديگران بسازد و در يک دنياي واقعي و جمعي زندگي کند و موضوعي اخلاقي و انساني گردد.  
از طريق ساخته شدن فرد انساني، جامعه نيز متغير مي شود و سازمان جديد انساني- اجتماعي ايجاد مي گردد. زيرا فرد به جاي طرح خصوصيات زيستي و موجوديت فيزيولوژيکي خود به طرح جايگاه انساني- اجتماعي اش مي پردازد و نقش هاي او توسط وجود نقش هاي ديگران تعيين مي گردد، تعيين نقش و موقعيت فرد به جامعه جايگاه جديدي مي دهد و آن را از حالت اوليه به حالت جديد منتقل مي کند.**

**آراي هربرت بلومر**

**بلومر شاگرد هربرت ميد بود. او تحت تأثير انديشه ي ميد در اشاعه و توسعه ي مکتب کنش متقابل نمادي برآمده است. کتاب اصلي وي تحت عنوان کنش متقابل: ديدگاه و روش است که به بيان مناظر کنش متقابل و مشکلات روشي آن پرداخته است. او مدعي است مسئله ي اصلي کنش متقابل طبيعت زندگي گروهي انساني و هدايت است.  
بلومر مدعي است هرچند که انديشه ي او مبتني بر انديشه ي هربرت ميد است، ولي اساس مشارکت او در اين ديدگاه، رفع کمبودها و طرح بسياري از ايده هاست که به طور ضمني در انديشه ي ميد ناتمام مانده است. بلومر روشنگر و تفسيرکننده ي اصطلاح « کنش متقابل » مي باشد. او اشاره کرده است که: مباني و طبيعت کنش متقابل، و سپس تعيين اصول مؤثر روش شناسي در مورد علم تجربي و در نهايت بحث در مورد موقعيت روش شناسي، کنش متقابل است.  
طبيعت کنش متقابل از نظر بلومر مبتني بر سه قانون است. قانون اول: انسان به سوي اموري عمل مي کند که معاني خاصي برايشان دارد. قانون دوم: معني امور از کنش متقابل اجتماعي که يک شخص با ديگران دارد، اخذ مي شود. سومين قانون: معاني از طريق جريان تفسيري که خود در اثر مقابله با امور استفاده مي کند، به دست مي آيند.  
او هم چنين براساس قاعده ي سوم، اشاره کرده است که « معاني چيزها براساس متن کنش اجتماعي شکل داده مي شود و به واسطه ي افراد در کنش متقابل اخذ مي گردد ». آن چه که بلومر در اين بحث اضافه کرده، اين است که: « استفاده ي معاني توسط کنشگر از طريق جريان تفسير حاصل مي شود. »  
بلومر مدعي است که سه اصل فوق عامل توسعه ي يک طرح تحليلي جامعه ي انساني و هدايت انساني مي باشد. بلومر اين طرح تحليلي را تصورات ريشه اي و بنيادي ناميده است.  
تصورات اساسي و ريشه اي به چندين موضوع عمده برمي گردد: 1- گروه هاي انساني يا جوامع، 2- کنش متقابل اجتماعي، 3- موضوعات و واقعيت ها، 4- انسان به مثابه ي کنشگر، کنش انساني و ارتباط بين کنشگران.  
از نظر بلومر توجه به مورد فوق ماهيت نظريه ي کنش متقابل نمادي را روشن مي سازد. بلومر در مورد طبيعت زندگي انساني يا زندگي انساني يا زندگي گروهي انساني اشاره دارد که موجوديت آنها در کنش و براساس کنش است. بلومر در مورد دومين نکته، طبيعت کنش متقابل اجتماعي، اشاره دارد که گروه انساني يا جامعه از کنش افراد با يکديگر تشکيل شده است. اساس جامعه بر کنش بين افراد برمي گردد. کنش اجتماعي ابزار هدايت و راهنماي انساني نيست، بلکه جرياني است که به جهت گيري انساني مي انجامد. ميد به دو نوع کنش متقابل: 1- گفت وگو مبتني بر ايما و اشاره ها و 2- استفاده از سمبول هاي مهم، اشاره کرده است. بلومرکنش متقابل را به دو صورت ديگر بازگو کرده است:  
1- کنش متقابل غيرنمادي از قبيل پاسخ يک مشت زن در مقابل ضربه اي که خورده بدون تفسير عمل طرف مقابل، 2- کنش متقابل نمادي که به معناي کنش متقابل توأم با تفسيرعمل ديگري است.  
بلومر درباره ي طبيعت واقعيت ها اشاره دارد که: موقعيت کنش متقابل اين است که دنياهايي که براي انسان ها و گروه ها موجود است، متشکل از اموري است که توليدکننده کنش متقابل مي باشند. امر واقعي به هر چيزي که بتواند معلوم يا قابل اشاره باشد نسبت داده مي شود.  
او وقايع و امور را در سه مقوله تقسيم بندي کرده است: 1- امور فيزيکي از قبيل صندلي، درخت و دوچرخه، 2- امور اجتماعي از قبيل دانش آموزان، روحانيون، رؤسا، مادران، دولت ها و ... و 3- امور مجرد از قبيل اصول اخلاقي، ديدگاه هاي فلسفي يا ايده هايي چون عدالت، استثمار و يا احساس.  
بلومر در ادامه، به انسان چون سازمان عمل کننده اشاره کرده است: انسان هم چون سازماني که نه فقط به ديگران در سطح غيرنمادي پاسخ مي دهد، بلکه هم چون شخصي که سازنده ي مشخصات براي ديگران است و مشخصات ديگران را نيز تفسير مي کند؛ ديده مي شود. انسان بلومر همان طورکه ميد آن را « خود » ناميده است، مي تواند اين امور را انجام دهد.  
بلومر در توضيح ارتباط دروني عمل اشاره به مفهوم « اقدامات مشترک » (6) توجه کرده است. منظور او از اين اصطلاح ارتباط عمل در گروه انساني از طريق مشارکت با يکديگر مي باشد که مبتني بر سازمان اجتماعي هدايت اعمال متفاوت مشارکت کنندگان است.**

**اصول روش شناسي دانش تجربي**

**بلومر مدعي است که کنش متقابل، يک ديدگاه فلسفي نيست، بلکه يک منظر در علوم اجتماعي تجربي است. در اين صورت اصول روش شناسي آن بايد نيازهاي بنيادي دانش تجربي را داشته باشد. او هم چنين اين سؤال را مطرح کرده است که اين ضرورت ها و نيازها چه چيزهايي مي باشند.  
بلومر پس از طرح مباني نظريه ي کنش متقابل، به طرح مباني و اصول روش شناسي اين نظريه پرداخته است. در آغاز بيان کرده است که روش شناسي به اصولي که راهنماي جريان کلي مطالعه ي تجربي است، نسبت داده مي شود. از نظر او سه نکته مهم به اين روش شناسي نسبت داده مي شود:  
1- روش شناسي دربردارنده ي کل سؤالات علمي و نه بخش انتخاب شده است.  
2- در بردارنده ي بخش هاي اصلي تحقيق علمي از قبيل طرح تحقيق، آزمايش فرضيات و به کارگيري تکنيک و روش هاي تحقيق است.  
3- تحقيق علمي در علوم اجتماعي و روان شناسي ويژگي فلسفه هاي اجتماعي را دارند.  
بلومر دنياي تجربي اجتماعي را در همان دنياي واقعي که عبارت از گروه واقعي زندگي انساني است مي داند که به طور فردي و جمعي در جهت تجربه کردن زندگي گام برمي دارد: « اين دنيا دربردارنده ي تنوع بسياري از روابط بين مشارکت کنندگان است ».  
بلومر دو روش تحقيق ( بازبيني (7) و اکتشافات (8) ) را از هم تمييز داده است. از نظر او يک طرح، محقق را قادر سازد تا از تحقيقي که براي او ناآشنا بوده است، درک جامعي بيابد.  
از طرف ديگر مي تواند، امکاني در توسعه ي شکل دادن تحقيق و بررسي در جهت رفع مشکل، اطلاعات، روابط تحليلي و تفاسير گوناگون از زندگي گروهي باشد. در اين روش، مشاهده ي مستقيم، مصاحبه، گوش دادن به گفت وگو، ملاحظه ي تاريخ زندگي، مطالعه ي نامه ها و شرح حال ها، مطالعه ي رکوردهاي عمومي و تنظيم گفت وگوهاي گروهي از عمده ترين تکنيک ها مي باشند. هر يک از اين تکنيک ها به لحاظ ضرورت و انطباق به کار گرفته مي شود. در اين روش تحقيق و آزمايش مستمر، يافته ها از طريق مشاهده ي مستقيم مورد نظر مي باشند.  
روش معاينه و آزمايش عميق متمرکز شده متن تجربي عوامل و روابط بين آنهاست. آزمايش و معاينه از مناظر گوناگون صورت مي گيرد. به طورکلي روش معاينه به بيان دقيق هر عنصر در تحقيق و سپس رابطه ي بين آنها با توجه به واقعيت تجربي مي پردازد.  
تحليل کنش متقابل نمادي مبتني بر روش شناسي بلومر متوجه توصيف و تعريف و معاينه براي تحليل دنياي اجتماعي تجربي مي باشد. هر دو سطح بررسي ناشي از تحقيق طبيعي (9) هستند. زيرا تحقيق به سوي دنياي تجربي براساس طبيعتش جهت داده شده است.  
در نهايت، بلومر روش شناسي تحقيق در نظريه ي کنش متقابل را چنين مي داند: 1- مشاهده و مطالعه ي مستقيم، واقعيت خارجي زندگي گروه انساني است. 2- مطالعه اي تجربي است. 3- مطالعه ي مستقيم و بي واسطه اي است که همه ي لوازم مطالعه ي تجربي را دارد. 4- اطلاعات لازم را جمع آوري مي کند و در جهت دست يابي به اصول کلي و ديدگاه انتزاعي صورت مي گيرد. 5- قضاياي اصلي در نظريه ي کنش متقابل، به واسطه ي برخورد و مطابقت با واقعيت ها و تجربه ي معتبر شناخته مي شوند.  
از نظر بلومر به کار بردن روش تحقيق پيشنهادي فوق الذکر در سطوح ( مردم، افراد، کنش، روابط، درک از روابط و... ) با اين که به سادگي قابل استفاده مي باشد، با مشکلاتي روبه روست.  
بلومر مشکلات روش شناسانه در نظريه ي کنش متقابل را در مباحث اصلي نظريه هم چون ديگران، تصوير از ديگران، درک معني، تفسير معني و موقعيت، نمادسازي و... بيان مي کند. ازنظر بلومر محقق اجتماعي به سادگي نمي تواند به آزمون اين موارد بپردازد.**

**از ميد تا بلومو**

**بلومر از نقد و بررسي آراي هربرت ميد به توسعه ي نظريه ي کنش متقابل پرداخته است. بلومر مدعي است که نظريه ي ميد، داراي اشکالاتي چند است.  
1- تصوير دقيقي از اجتماع انساني ارائه نداده است، زيرا او بيشتر متأثر از فلسفه مي باشد و ديدگاه او بيشتر فلسفي است تا جامعه شناختي.  
2- ميد، در پي بيان اين نکته بوده است که زندگي گروه انساني ذاتاً شرطي براي ايجاد آگاهي ذهن، واقعيت و بشريت مي باشد. او براساس تأثيرپذيري از سنت هاي فلسفي در مقام بيان تقدم موجوديت ذهن بوده است. بنابراين او توان ارائه ي ديدگاه تئوريکي از اجتماع انساني را نداشته است.  
بلومر براساس ضعف هاي ديدگاه ميد، به طرح مباحث اساسي نظريه اش پرداخته است مثل: 1- خود، 2- عمل و کنش، 3- کنش متقابل اجتماعي، 4- وقايع و 5- کنش مشترک.  
از نظر بلومر، ميد علاوه بر آن که « خود » را ايجاد کرد، در شناخت « خود » چون حاصل کنش اجتماعي و انسانيت غفلت ورزيده است.  
از نظر بلومر، ميد، کنش متقابل را به دو قسمت: 1- کنش متقابل غيرنمادي و 2- کنش متقابل نمادي تقسيم کرده است. اولي به اشارات يا اعمال و دومي به کنش متقابل نمادي که متوجه تفسير عمل مبتني است، اشاره دارد. بلومر نوع اول را تنها نوع کنش متقابل نمادي نمي داند و نوع آغازين را نيز کنش متقابل نمادي مي داند و در ادامه به طرح نوع سوم از کنش متقابل نمادي اشاره دارد. اين نوع به لحاظ تمام محدوديت هاي اشکال پيش همکاري اجتماعي را پوشش مي دهد.  
بلومر مدعي است که بشريت هم چون زندگي در دنياي واقعيت هاي داراي معني، و نه فقط در محيط انگيزه يا هستي هاي خودساخته، ديده مي شود. اين دنيا به طور اجتماعي، از طريق کنش متقابل اجتماعي ساخته مي شود. بلومر کنش مشترک را به جاي کنش اجتماعي انتخاب کرده است. اين مفهوم، از نظر بلومر، به سطر وسيع تر کنش و از طريق در کنار يکديگر قرار گرفتن خطوط رفتار مشارکت کنندگان، به دست مي آيد. کنش مشترک مصاديقي چون مراسم خانوادگي، مراسم ازدواج، بازي، مهماني، بحث، دفاع در دادگاه و جنگ دارد. عمل مشترک کنش هاي بين دو فرد تا هم بستگي پيچيده سازمان ها و نهادهاي بزرگ را در برمي گيرد که در هر طرف، مردم درگير با کنش مشترک مي باشند.**

***منبع مقاله :***

**نویسنده: تقی آزاد برمکی**  
آزاد ارمکي، تقي؛ ( 1389 )، نظريه هاي جامعه شناسي، تهران: سروش ( انتشارات صدا و سيما )، چاپ ششم